

پس از آن که مقاله من تحت عنوان "نقد راهبرد حاکمیت دوگانه" منتشر شد، آقای حجاریان علیرغم وضع نامساعد جسمی زحمت کشیدند و پاسخی در قالب نامه‌ای خطاب به من با عنوان "نامه به یک رفیق" نوشتند. تردیدی نیست که پاسخ مقدر آقای حجاریان می‌توانست از این مفصل‌تر و جامع‌تر باشد، اما برحسب شرایط به همین حد بسنده شده است. نکته دیگری که در پاسخ جناب حجاریان وجود دارد، خطاب شخصی نامه ایشان به بنده است، از این رو زبیده‌تر است که من هم خطاب به ایشان چنین پاسخ دهم، اگرچه موضوع حاضر، مسأله شخصی من و آقای حجاریان نیست.

جناب آقای سعید حجاریان کاشانی

دوست و استاد عزیز

با سلام و احترام

خوشبختانه در فاصله میان این پاسخ من و نامه شما، سرای بی‌کسی، صاحب کس و کار شده است و زنگ آن پیایی به صدا درمی‌آید، گرچه معلوم نیست این زنگ برای که و برای چه به صدا درآمده است. من در نوشتن نقد اولیه و پاسخ کنونی دارای احساسی دوگانه هستم. از یک سو وضعیت جسمی شما را از نزدیک شاهد بوده‌ام و علاقه‌ای به زحمت دادن به شما ندارم، به همین دلیل از این حیث ناراحت هستم، اما از سوی دیگر، قدرت فکری و حافظه قوی شما را می‌بینم که در اثر آن ترور ناجوانمردانه، ذره‌ای کم نشده است و از این رو نقد مطلبی با چنین پشتوانه ذهنی، موجب علاقه‌ام به ادامه بحث می‌شود و بیشتر به این مباحثه قلمی راغب می‌شوم. با این وجود می‌کوشم به همان ترتیب مذکور در پاسخ جنابعالی به مسأله بپردازم.

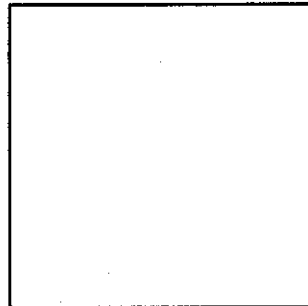
۱. هر مقاله هویت مستقلی دارد و نمی‌توان حداقل لازم برای فهم آن را به دیگر مطالب نویسنده ارجاع داد و چنین ارجاعی فقط برای تشحیذ ذهن در موارد خاصی از مقاله است. با این حال برای رعایت وضعیت شما که وظیفه همه بویژه من است، هر کدام از موارد تقدم را اگر به مقاله معینی از خود ارجاع می‌دادید، حتماً آن مقاله را دوباره مطالعه می‌کردم و اگر رافع ابهام بود، اعلام می‌داشتم. به علاوه یک مقاله راهبردی الزاماً واجد این داعیه است که می‌خواهد، اگر نه عموم مردم، حداقل قشر وسیعی از فعالان سیاسی را با خود موافق نماید تا براساس این راهبرد، برنامه‌ها و تاکتیک‌هایی تدوین شود و این فرق مهمی میان یک مقاله راهبردی با یک مقاله تخصصی است که صرفاً گروه خاصی آن را مطالعه می‌کنند.

نه من و نه هیچ کس دیگر نمی‌تواند پشتوانه تئوریک طرح شما را نادیده بگیرد، اما متن راهبردی به خودی خود باید گویا و منسجم باشد و اگر کسی نسبت به پایه تئوریک آن اعتراض داشته می‌تواند او را به منابع ذیربط ارجاع داد؛ بنابراین بهتر بود به جای آن مقدمات مفصل، موضوعات ضروری‌تر دیگری مطرح می‌شد یا در موارد نیاز، با استفاده از پاورقی توضیحی در مورد مبنای داعیه خود ارائه می‌دادید، اکنون هم می‌توان چنین کرد.

۲. این که فرموده‌اید نقد قدرت از معبر نقد دین می‌گذرد (در نظام پاتریمونیال)، به نظر من به چند دلیل چنین گزاره‌ای صحیح نیست. البته من هم چنین نقدهایی داشته‌ام، از جمله در کتاب "جامعه‌شناسی حقوقی" و اخیراً نیز در مقاله "عدالت کیفری و قصاص"، من در اکثر مطالبم به این موضوع اشاره کرده‌ام، اما در عین حال مدعی نیستم رابطه قدرت در ایران با دین به معنای سنتی آن چنان است که: گویی در زیر یک چادرند.

دلیل اول این که اگر نظام ایران پاتریمونیال باشد و ویژگی این نظام درهم‌تنیدگی دین و دولت باشد و نقد قدرت از معبر نقد دین بگذرد، در این صورت تحلیل شما از نظام قبل از انقلاب چه خواهد بود؟ دین و دولت نه تنها در مقاطعی درهم‌تنیده نبودند که در اکثر مواقع در تقابل با هم قرار داشتند، حتی در دوران قاجار هم این وضع مشهود است.

دلیل دوم این که منظور از دین چیست؟ آیا منظور نهاد دین است یا مضمون مرسوم و شناخته شده از دین؟ با پذیرش هر کدام از دو تعریف می‌توانم بگویم حداقل در شرایط موجود آن تنیدگی مورد ادعای شما وجود ندارد. این درست است که بخشی از نهاد دین در حکومت دست بالا را دارد، اما این نهاد تابع قدرت است و نه برعکس، به همین دلیل است که همیشه بخش مهمی از این نهاد (در این سه دهه) نه تنها بیرون قدرت مانده، بلکه در موضع منتقد (اگر نگوییم مخالف) قرار داشته است و هم اکنون نیز روحانیت سنتی نسبت به حکومت چنین وضعی را دارد. اهم مراجع قم نه تنها منتقد حکومت یا کناره‌گیر از آن هستند، بلکه بعضاً ساز مخالف علنی هم می‌زنند. حساسیتی را که قدرت درباره تأیید



**محکومیت دوگانه**  
**(پاسخ به نامه آقای حجاریان)**  
عباس عبدی

یا رد صلاحیت نامزدهای خبرگان رهبری دارد، در هیچ مورد دیگری از خود نشان نمی دهد، در حالی که اگر قدرت منبعث از روحانیت بود، چنین فیلترینگی به اجرا در نمی آمد.

از حیث مضمون هم قضیه روشن است. شما می توانید مجموعه قوانین و مصوباتی را که مجالس هفتگانه و شورای انقلاب در این سه دهه تصویب کرده اند و براساس آن اسلام سنتی را در قالب قانون در آورده اند، بشمارید؛ من هم در مقابل چند برابر آن قوانین را در نقض گزاره های اسلام سنتی برای شما ارائه خواهم کرد؛ وجود مجمع تشخیص مصلحت گویاتر از همه است. ضمن این که در اجرا هم می توانم موارد بسیاری از عدم رعایت دستورات اسلامی را از سوی قدرت برشمارم. گزاره شما در درجه اول و تا حدی بر حکومت طالبان انطباق داشت که دین و دولت یکی بودند و حتی نه زیر یک چادر.

اما اگر شما نقد قدرت را از معبر دین ممکن می دانید، چگونه نقد دین را وظیفه مبرم اصلاح طلبان محسوب نمی کنید؟ اما با گزاره پایانی شما کاملاً موافق هستم که قدرت برای مشروعیت یابی خود را در لفافه ای از دین یا شبه دین یا ایدئولوژی می پیچد و برای نقد آن باید از این اقشار عبور کرد، گاه با نقد این اقشار و گاه با کنار زدن آن ها که در هر دو حالت، هیچ کدام نقد دین نیست، این دامی است که قدرت برای منتقدان خود پهن کرده است: نقد من (یعنی قدرت) لزوماً از نقد دین می گذرد.

۳. در خصوص علت تبدیل سیاست تعدیل به تثبیت مواردی را توضیح می دهید که در واقعیت وجود ندارد. آقای هاشمی که طرفدار تعدیل بود، از اصلی ترین طرفداران قانون کار هم بود. طرفداران تعدیل، نه تنها دولت را کوچک نکردند، بلکه بزرگ تر هم کردند (اگر لازم باشد، آمار آن تقدیم می شود)، اصولاً با افزایش درآمدهای نفتی در سال های پس از جنگ اول خلیج فارس (حمله عراق به کویت) دولت راه تعدیل را دگرگون کرد. علت شکست سیاست تعدیل بیش از آن که ترس از تجربه شوروی (استناد به تجربه شوروی مثل

لفافه ای بود برای گریز از این راه)، به دلیل بی قانونی های ناشی از ساخت قدرت در ایران بود. گر چه این مسأله ربطی به موضوع بحث فعلی ما نداشت، اما کوشش کردم بگویم برخی گزاره های مرسوم و تکراری ولی بی پایه نباید در تحلیل واقعیت ها منظور شود. شکست سیاست تعدیل هر چه بود، ناشی از سرعت اجرای آن نبود. اگر واقعاً حکومت از تکرار وضعیت شوروی می ترسید، پس چرا سیاست های چین را در پیش گرفت که از این عوارض بود؟

۴. در پاسخ به نکته چهارم شما، باید بگویم برنامه ۱۲ ماده ای آقای خاتمی را در سایت خود قرار دادم تا پاسخی روشن باشد؛ برنامه ای که در صدها هزار بلکه میلیون ها نسخه توزیع شد و بارها و بارها به خطوط عمده آن استناد شد که در ادامه توضیح خواهم داد. اما فرض کنیم همه اصلاح طلبان آن را نخوانده باشند و اکنون حتی ۲ ماده از آن ۱۲ ماده را هم در ذهن نداشته باشند، یا این که تفسیر واحدی از آن نداشته باشند. در این صورت ارائه راهبرد و برنامه در ایران بلا موضوع خواهد بود، زیرا برنامه ای که با زبان روشن نوشته شده، میلیون ها نسخه از آن تکثیر و بارها و بارها به اجزای آن استناد شده و برای ۸ سال سرلوحه کارها بوده، اگر به روزی افتاده باشد که شما می فرمایید، پس راهبردی که شما ارائه می دهید و در قدم اول حتی برای من هم نامفهوم و گنگ است، چگونه می تواند منجر به شکل گیری ایده ای همگانی یا حداقل در سطح فعالان سیاسی شود؟ به علاوه، مسأله من این نیست که همه اصلاح طلبان از آن برنامه تفسیر واحدی داشته باشند، چرا که چنین امری تقریباً محال است، مسأله مهم تفسیر متولیان امر اصلاحات است که باید ملتمز به متن باشند. اما این که فرموده اید چرا من نمی خواهم با غربال گری، کانفرمیست ها و گانگسترهای سیاسی را از صفوف اصلاحات منها کنم، باید عرض کنم که: جناب حجابریان! فکر نمی کنم کسی بیشتر و صریح تر از من در مقام این غربال گری اقدام کرده باشد، اما به نظر من خطر اصلاحات ناشی از حضور

**شکست اصلاحات را نباید به حضور یا نفوذ عده ای فرصت طلب و گانگستر در صفوف اصلاح طلبان تقلیل داد، چیزی که در همه حرکت ها رخ می دهد، در این صورت قطعاً چنین عذری بدتر از گناهی است که متولیان اصلاحات مرتکب شده اند**

این افراد نبود، بلکه خطر اصلی فراموشی استراتژی اصلی اصلاحات، مکتوب در برنامه ۱۲ ماده ای از سوی متولیان اصلی اصلاحات بود، انحرافی که خود زمینه مساعد را برای رشد و تقویت آنچه شما کانفرمیست و گانگستر سیاسی می نامید، فراهم کرد. شکست اصلاحات را نباید به حضور یا نفوذ عده ای فرصت طلب و گانگستر در صفوف اصلاح طلبان تقلیل داد، چیزی که در همه حرکت ها رخ می دهد، در این صورت قطعاً چنین عذری بدتر از گناهی است که متولیان اصلاحات مرتکب شده اند.

اما برای آن که به خوانندگان یادآوری کنم سرفصل برنامه های اصلاحات چه بود، به برنامه ۱۲ ماده ای آقای خاتمی و ریز برنامه های ۴۰ صفحه ای آن که در اردیبهشت ۱۳۷۶ به برنامه ۱۲ ماده ای اضافه شد، استناد می کنم. البته فقط آن بخش از برنامه را متذکر می شوم که فصل ممیز اصلاحات و گروه مقابل بوده است. اهم این موارد عبارتند از: - فراهم کردن زمینه های لازم برای ارتقای اندیشه اسلامی و معنویت و اخلاق محمدی (ص) و معیار قرار دادن آن ها در روابط و مناسبات فردی و اجتماعی و نیز تلاش برای زدودن ردیلت های اخلاقی از جمله ریا، تملق، نفاق، فساد و

بی‌تنبوباری و... حاکم کردن روح عدالت علوی در جامعه و مقابله با تبعیض و زیاده‌طلبی و...  
- پاسداری از حرمت آدمی و رعایت حقوق و آزادی‌های مشروع او؛ انجام این رسالت مهم از سوی دولت به موارد زیر منوط شده است:

آشنا تر ساختن مردم به حقوق خویش و زمینه‌سازی برای دستیابی ایشان به آزادی‌های قانونی، نظیر آزادی بیان، قلم و تشکیل اجتماعات بسط و تقویت نهادهای جامعه مدنی، ترویج شرح صدر، تحمل و احترام به گرایش‌ها و نگرش‌های گوناگون، تقویت فرهنگ نقادی و نقدپذیری، تعمیق اخلاق و فرهنگ مباحثه و گفتگو، پرهیز از خودکامگی و ممانعت از شکستن حرمت‌ها و تجاوز به حقوق و آزادی‌های قانونی.

- تلاش برای حاکمیت قانون و ضابطه، شرط پیشرفت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است و نیز استقرار امنیت و ثبات، مستلزم مبارزه با قانون‌شکنی و خشونت و مقابله با سوءاستفاده‌کنندگان از امنیت و اعتماد ملی می‌باشد.

- دولت در چارچوب حرمت‌گذاری به گرایش‌ها و نگرش‌های گوناگون و دفاع از حقوق اقلیت‌ها، با تأکید بر حفظ وحدت اسلامی و همبستگی ملی با اقدامات تفرقه‌افکنانه، هوشمندانه و قاطعانه به مقابله برخیزد.

- تدویم سازندگی اقتصادی همگام با توسعه سیاسی - مشارکت حق مردم است و لازمه موفقیت یک نظام سیاسی، شرکت سامان‌یافته و آگاهانه عمومی برای تعیین سرنوشت خود در تدوین و اجرای برنامه‌های دولت و نظارت همه‌جانبه و مستمر بر آن‌هاست.

- منزلت جهانی و سیاست تشنج‌زدایی - دولت مقتدر، خدمتگزار و پاسخگو  
اگر بخواهم عناوین اصلی مورد نظر خود را از این برنامه ارائه دهم، باید به این موارد اشاره کنم: (کلمات از متن برنامه است)

- توسعه پایدار و متوازن همه‌جانبه و درون‌زای اقتصادی همراه با توسعه سیاسی و...  
- برقراری حاکمیت قانون

- ایجاد زمینه شکل‌گیری و تقویت نهادهای مدنی به مثابه مهم‌ترین طریق نیل به توسعه سیاسی با تأکید بر سیادت قانون، گسترش نهادهای حل‌منازعه، پاسداری از شهروندان در برابر خودسری و خشونت گروه‌های فشار، ایجاد و تقویت نهادهای نظارتی و حمایت از سازمان‌های اجتماعی و سیاسی مثل احزاب و مطبوعات غیر دولتی  
- پیراستن فرهنگ عمومی از آداب و سنن و

رفتارها و مفاهیم ناصواب که شرح مفصل آن به بهترین شکلی با ذکر مصادیق در صفحات ۲۵ و ۲۶ برنامه آمده است.

- تعالی‌بخشی امنیت فرهنگی، آزادی‌های مشروع و منزلت اجتماعی نیروهای فرهنگی و هنری - احترام به شرافت و کرامت انسانی و تضمین حقوق و آزادی‌های مدنی شهروندان (آزادی اندیشه، بیان، تشکیل اجتماعات، ایجاد انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و احزاب)

- احیای فصل مربوط به شوراهای در قانون اساسی - بسترسازی برای تحقق کامل اصل تفکیک قوا و استقلال قوه قضاییه

- ممانعت از تجسس و سانسور مکاتبات و...  
- به رسمیت شناختن تکثر و تنوع برداشت‌ها و نگرش‌ها در چارچوب قانون اساسی

- دفاع از تشکیل محاکم علنی و با حضور هیأت منصفه، وکیل مدافع و...

- نوسازی ساختار سیاسی در راستای افزایش مشارکت هرچه بیشتر مردم

- رفع موانع اعمال حقوق ملت  
- تأمین حق دسترسی آزاد مردم به اطلاعات مجاز با تقویت رسانه‌های جمعی مستقل

- رعایت اصل شایسته‌سالاری  
- تقویت نظام حزبی به عنوان جزء مکمل نظام پارلمانی

- و...  
این عناوین جزو مجموعه برنامه توسعه سیاسی و از ارکان برنامه‌های دوم خرداد هستند و نه تنها کسی (منظورم حداقل افراد فعال سیاسی) آن‌ها را فراموش نکرده است، بلکه با گذشت زمان بیش از پیش، ضرورت تحقق این شعارها احساس می‌شود.

۵. در واقع تردیدی در صحت گزاره اول شما نیست، اما برای این نکته که چرا جنبش اصلاحی به خانه فرستاده شد نیز باید پاسخی ارائه کرد؛ در غیر این صورت از شما خواهند پرسید در ارائه راهکار حاکمیت دوگانه، مسأله فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا چه نقشی دارد و استلزامات تعهد به این راهبرد چیست؟ و شما تمهید چه مقدماتی را برای اجتناب از بروز دوباره چنین خطایی پیشنهاد می‌کنید؟ بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که به پرسش مطرح در بند ۵ نامه من پاسخی داده نشده است. البته حدس می‌زنم که محذوراتی مانع از پاسخ دادن به این پرسش است، اما لازم است برای اقناع کسانی که می‌خواهند در دفاع از راهبرد شما اقدام کنند، از این محذورات فراتر برویم.

عزیزانه درست است که می‌توان شرایط هر کشوری را با کشورهای دیگر کاملاً متفاوت دانسته زیرا به هر حال هر کشوری دارای جغرافیه مردم و دولت متفاوتی است. اگر چنین فرض کنیم، هیچ دو کشوری شبیه هم نخواهند بود، اما علت توضیحات بنده روشن است زیرا جناب‌عالی کلمه "در حال گذار" را به عنوان مشخصه اصلی ایران ذکر کرده بودید.

اما اگر براساس معیارهای جدید به طبقه‌بندی بپردازیم، آن‌گاه باید نظر شما را پذیرفته مشروط بر این که ربط مشخصات سه‌گانه مذکور با نظریه حاکمیت دوگانه را نیز بیان نمایید. به علاوه از سه مشخصه مذکور و اخیر ششم مهم‌ترین آن‌ها که نقداً هم موجود است، مسأله رانت حکومت (در حال حاضر نفت) است، چیزی که می‌تواند

عینی‌ترین متغیر برای بحث و سوار کردن هر راهبردی بر آن باشد؛ اما متأسفانه در کل نظریه حاکمیت دوگانه از این مهم غفلت شده است، یا حداقل به ربط آن اشاره‌ای نمی‌شود. این که من

گفته‌ام شما به طور تلویحی سنت را برابر دین معرفی کرده‌اید، از مقدمه نامه اخیرتان هم قابل درک است، شما دین و دولت را چنان در یکدیگر تنیده‌اید که گویی زیر یک چترند، اما اگر می‌فرمایید که چنین نیست، باید نسبت به تبعات این گزاره نیز ملتزم بود. متأسفانه باید بگویم نمی‌توانم این ایده شما را بپذیرم که قانون اساسی مشروعیت دوگانه را تأیید کرده است. البته ظاهراً این گزاره

از فرط تکرار جزو بدیهیات است، اما تعجب‌آور است که چگونه می‌توان برای قانون اساسی که به دست ملت تأیید می‌شود و اساساً اعتبار خود را از رأی ملت می‌گیرد، حاکمیت و مشروعیت دوگانه متصور شد. آن چه به نام اسلام در قانون اساسی مطرح است، در شرایط عادی و قانونی، "اسلامی" است که صرفاً از معبر ملت گذر می‌کند و هیچ اعتبار شرعی به معنای دقیق کلمه ندارد (مگر برای افرادی که چنین فکر می‌کنند)، همچنان که برخی از مخالفان عمده آن از موضع شرع و دین عمل می‌کنند؛ به علاوه دوگانه شما باید میان مشروعیت سنتی (که فرمودید دین نیست) و مشروعیت مدرن قرار داشته باشد، پس چطور مجدداً دوگانه مشروعیت مدرن با مشروعیت دینی را مطرح می‌کنید؟

تصور می‌کنم مشکل اصلی دیدگاه حاکمیت دوگانه در همین جاست که می‌خواهد دوگانه سنت و تجدد را مطرح کند و به درستی از پذیرش یکسانی سنت و دین سرباز می‌زند، اما مجدداً به دوگانه مشروعیت دین و تجدد می‌رسد. اصولاً

تصور می‌کنم مشکل اصلی دیدگاه حاکمیت دوگانه در همین جاست که می‌خواهد دوگانه سنت و تجدد را مطرح کند و به درستی از پذیرش یکسانی سنت و دین سرباز می‌زند، اما مجدداً به دوگانه مشروعیت دین و تجدد می‌رسد. اصولاً

در جامعه اسلامی، مشروعیت دینی حکومت ممتنع است (برخلاف جامعه کاتولیک). اگر در مسیحیت کاتولیکه دین همان سازمان و سلسله مراتب کلیسا و واتیکان و پاپ محسوب می‌شود و مرجعیت واحدی وجود دارد، در اسلام و بویژه در شیعه چنین مرجعیتی وجود ندارد و هر چیزی که به نام مشروعیت دینی معرفی شود، صرفاً نام مستعاری از مقوله دیگری است که به قول شما در پوشش و لفاف دین عرضه شده است.

۷. تصور می‌کنم کلیدی‌ترین انتقاد نسبت به راهبرد حاکمیت دوگانه در بند هفت مقاله من مندرج بود که جنابعالی در چند سطر از آن گذشته‌اید و ضروری است که باز هم به آن بپردازم. این چگونه نظریه‌ای است که می‌تواند برای جامعه ایران در عصر مشروطیت و سپس در دهه ۱۳۳۰ و حال حاضر و احتمالاً تا مدتی نامعلوم در آینده کاربرد داشته باشد؟ اگر فاصله زمانی همین ۵۰ سال اخیر را در نظر بگیریم، تحولات اجتماعی (که طبعاً عامل تغییردهنده بالانس نیروهای اجتماعی است، نیروهایی که باید مقوم یا معرف نظریه حاکمیت دوگانه باشند) چنان وسیع و گسترده بوده‌اند که امکان پذیر نیست چنین نظریه‌ای در هر دو شرایط قابل اجرا باشد. غیر معقول نخواهد بود که ایران کنونی را از حیث عوامل عینی، از ایران ۵۰ سال پیش به قدری متفاوت بدانیم که آن‌ها را دو جامعه بسیار متفاوت منظور بداریم. اگر این حد از تفاوت را در میان دو جامعه لیست کنیم، معلوم می‌شود تفاوت‌ها بسیار گسترده‌تر از چیزی هستند که طی چند قرن در اروپا یا جامعه انگلستان (مورد نظر آقای ججاریان به عنوان الگوی حاکمیت دوگانه در مقطعی خاص) بروز نمود. کافی است متغیرهای جمعیت، شهرنشینی، آموزش و تحصیلات، دین، درآمد، ارتباطات، ساخت شغلی، بهداشت و نیز محیط بین‌الملل امروز جامعه ایران را با ابتدای دهه ۱۳۳۰ مقایسه کنیم تا معلوم شود در دو دنیای اگر نه متضاد، حداقل کاملاً متفاوت زندگی می‌کنیم، پس چگونه می‌توان یک راهبرد مشترک برای این دو دنیای متفاوت عرضه کرد؟ راهبردی که کاملاً متأثر از متغیرهای مذکور است؟ البته اگر راهبرد مشترکی برای این دو جامعه وجود داشته باشد لزوماً باید معطوف به اصلی‌ترین وجه اشتراک دو جامعه، یعنی درآمد نفتی باشد که البته تغییرات درآمدهای نفتی نیز متغیر مزاحم برای ثبات حاکمیت دوگانه محسوب می‌شود که من در متن قبلی هم به آن پرداختم، اما در پاسخ جنابعالی توضیحی در این باره دیده نمی‌شود.

اجازه بدهید از یک زاویه دیگر مثال روشن‌تری از غیر عملی بودن حاکمیت دوگانه بزنم. شما فکر می‌کنید آرای آقای دکتر معین (به عنوان قطب مقابل آرای آقای احمدی‌نژاد) در دور دوم انتخابات سال ۱۳۸۴ کجا رفت؟ به نفع هاشمی، به نفع احمدی‌نژاد؟ یا تحریم؟ حداقل یک سوم از رأی دهندگان تهرانی به آقای دکتر معین و ۸۵ درصد رأی دهندگان به آقای کروبی در دور دوم به آقای احمدی‌نژاد رأی دادند؛ وقتی واقعیت سیاسی تا این حد سیال و ژلاتینی است که افراد می‌توانند در یک روز به معین و هفته بعد به احمدی‌نژاد رأی بدهند (توجه کنیم، رأی‌دهنده چندان تقصیری ندارد، او براساس درک خود از واقعیت رأی می‌دهد، اما واقعیت ژلاتینی است) و به معنای دیگر تنها در عرض یک هفته از یک سر طیف آن حاکمیت دوگانه مورد نظر شما به قطب مخالف طی طریق می‌کنند، در چنین شرایطی چگونه می‌توان حاکمیت دوگانه تثبیت شده‌ای داشت؟ اگر پول نفت را به عنوان مهم‌ترین متغیر وارد قضیه کنیم، آن‌گاه قضیه بی‌ثباتی چنین نظریه‌ای بدتر هم می‌شود. جنابعالی دو مورد سی تیر و دوم خرداد را مثال‌های مناسب و مؤید نظریه خود عنوان کرده‌اید. در واقع شما می‌خواهید بر حسب وقایعی مانند رأی‌گیری و امثال آن، دوگانگی را تعریف و سپس تثبیت کنید، در حالی که ابتدا باید دوگانگی را در ساخت اجتماعی تعریف و تثبیت کنید، سپس رأی‌گیری را بر آن استوار نمایید، همان طور که گفتم از خلال رأی‌گیری نمی‌توان به چنین نتیجه‌ای رسید؛ می‌توان نسبت آرای دوم خرداد را برحسب دو ساخت مورد نظر ۳ به ۱ معرفی کرد، اما همین آرا که باید پس از ۸ سال به دلایل مختلف اجتماعی و سیاسی به نفع ساخت مدرن و مردم‌سالار، سنگین‌تر شده باشند، در انتخابات نهم، ۲ به ۱ به نفع طرف دیگر تمام شدند (یعنی ۶ برابر اختلاف)، در حالی که می‌دانیم در واقعیت اجتماعی، تحولات به نفع ساخت مدرن و مردم‌سالار رخ داده بود. در مورد ۳۰ تیر هم واقعیت نشان داد آن حاکمیت دوگانه تا چه حد ناپایدار و اصولاً به مویی بند است، اگر ۲۸ مرداد نبود، طبعاً همان زمان بساط سلطنت بر چیده می‌شد.

۸. پاسخ جنابعالی در بند هشتم تا حدی از مبنای استدلال منطقی دور شده است. این که سؤال من استفهام انکاری است، اشکالی ندارد، چون با پاسخ مناسبه قضیه حل می‌شود؛ اما این که می‌فرمایید با سازماندهی اجتماعی مردم و ثبات و لنگری که در پایین ایجاد می‌شود، مسأله حل شدنی است،

در واقع پاسخ یک پرسش را با طرح پرسشی سخت‌تر و نیازمندتر به پاسخ، رد می‌کنید. اگر پاسخ شما را بپذیریم، مقدم بر موضوع راهبرد حاکمیت دوگانه، بهتر است راهبرد سازماندهی اجتماعی مردم را پیشنهاد کنید. ترکیب سه کلمه سازماندهی، اجتماعی و مردم بر روی کاغذ، امری سهل و در میدان اجتماعی جامعه ایران و با حضور ساخت سیاسی موجود، امری ممتنع است. من واقعاً میل دارم با شما همدلی کنم، اما وقتی به بهترین نمونه شما در ۳۰ تیر مراجعه می‌کنم، فوراً ۲۸ مرداد هم جلوی چشمم جان می‌گیرد، ضمن این که قبلاً به تفاوت‌های دو جامعه امروز و دیروز ایران اشاره کرده‌ام.

اما استناد شما در ارجاع به واکنش مقامات درباره حاکمیت دوگانه، عجیب‌ترین استدلالی است که از شما می‌شنوم و چون پیش از همه هم شفافاً فرموده بودید و جواب داده بودم، از تکرار آن در این جا بسیار تعجب می‌کنم، آن هم با این مقدمه که سخنان دیگر را در برابر این استدلال، دراز و بیهوده توصیف کرده‌اید؟ اگر واقعاً این استدلال پذیرفتنی باشد، قطعاً براندازی معتبرترین نظریه است، چرا که ساختار سیاسی بیش از هر چیز با آن مخالف و علیه آن اقدام عملی می‌کند. اما حداقل وضعیت من در این زمینه فرق می‌کند، زیرا در مخالفت با خروج از حاکمیت نه تنها مطالب زیادی منتشر کردند، بلکه عملاً هم اقدام نمودند، و اولین جمله‌ای که در آنجا شنیدم این بود که حالا خروج از حاکمیت را مطرح می‌کنی!! اما نه برای من و نه برای شما مناسب نیست که در میان بحث نظری به یک دلیل کاملاً فرعی استناد کنیم که حداکثر می‌تواند قرینه‌ای بر درستی مطلب تلقی شود و اصولاً یک دلیل احتجاجی و نه استدلالی است.

۹. چون در مورد بند ۹ توافق وجود دارد، طبعاً پرونده آن مختومه محسوب می‌شود.

۱۰. اما درباره نفت؛ شما فرموده‌اید که تئوری مذکور تک‌سببی است و اوضاع ایران پیچیده است و نمی‌توان با اکتفا به آثار ۳۰ سال پیش دکتر کاتوزیان آن‌ها را پیگیری کرد.

الف) این امر بدیهی است که درک عمیق و همه‌جانبه تحولات جامعه را نمی‌توان تک‌سببی دید و این هم پذیرفتنی است که اوضاع ایران پیچیده است، اما در ارائه راهبرد مؤثر باید حتی‌المقدور تعداد متغیرها را عالماً و عامداً کم کرد تا بحث وضوح کافی داشته باشد، البته این وضوح و عینیت موجب ریزش بخش‌هایی از



واقعیت می‌شود، اما در مقابل دستاوردهای عملی و راهبردی و حتی تاکتیکی بسیار بیشتری به دست می‌دهد، مثل عمل طبقه‌بندی در علوم که هر نوع طبقه‌بندی به ناچار بخش‌هایی از واقعیت را پنهان می‌کند، اما آن بخشی که وضوح می‌یابد، دستاوردهای عملی بیشتری از کلیت گنگ و نامفهوم پیشین خواهد داشت. از این روست که به مسأله نفت اهمیت داده شده است.

ب) نکته دیگر این که شاید اهمیت نفت در سال ۱۳۷۶ کم و رو به کاهش بوده است اما در سال‌های اخیر و پس از سال ۱۳۷۹، به علت افزایش قیمت نفت، دیگر نمی‌توان آن را متغیری در ردیف متغیرهای دیگر محسوب کرد.

ج) فرضاً اشکال شما را پذیرفتیم، اما پذیرش این اشکال منجر به نفی این استدلال نخواهد شد، چرا که راهبردها در نهایت انتخابی هستند. در واقع باید راهبرد و نظریه بدیلی که کارایی بیشتری داشته باشد ارائه و انتخاب گردد، طبیعی است تا چنین بدیل قابل قبولی که در انتخاب راه مؤثر باشد، ارائه نشود، نمی‌توان نظریه‌ای را رد کرد.

د) اگر نتوان با استناد به نظریات ۳۰ سال پیش، وضع ایران را پیگیری نمود، چگونه می‌توان با شبیه‌سازی ۶۰ سال قبل جامعه ایران چنین کرد؟ تحولات عینی جامعه ایران در ۶۰ سال اخیر بسیار بیشتر از تحولات علمی سه دهه اخیر بوده است و اصولاً استناد به اندیشه پیشینیان ممکن‌تر از استناد به واقعیت گذشته است، به علاوه اگر نظریه‌ای در سال قبل ارائه شده باشد و به قول معروف تنوری و گرم باشد، آیا گرم و نو بودن آن موجب اعتبار است؟ پس به جای پرداختن به این موارد می‌توانیم به نقد مفهوم دیدگاه و نظریه بپردازیم و خود را درگیر موارد حاشیه‌ای نکنیم.

۱۱. پاسخ‌های جنابعالی هرچه به پایان خود نزدیک‌تر می‌شود، برای من کمی غریب‌تر جلوه می‌کند. حتماً اشکال از فهم من است اما پاسخ داده شده در ابتدای بند ۱۱ از سوی شما بحث را بلاموضوع کرده است، چون از نظر شما راهبرد حاکمیت دوگانه کاملاً قابل دفاع است و حتی اصلاح‌طلبان هم حول آن اجماع دارند، هر نوسازی سیاسی هم باید از ترکیب انقلاب اسلامی و انقلاب مشروطیت بگذرد و طبعاً چنین گزاره‌ای هم متکی به ارزیابی و توازن مقدرات و محدودیت‌های خود و حریف است. شما نقل قصه‌ای را به این مشروط دانستید که من بدم نیاید و سپس قهر روباه کتک خورده از باغ انگور را مثال زده‌اید و سپس به نقل صحبت‌های خود از جلسات اصلاحات در برابر

اصلاحات اشاره کرده‌اید که متأسفانه باید بگوییم، از مثال شما ناراحت شدم، نه به دلیلی که شما در ذهن دارید، بلکه به این دلیل که واقعیت گذشته اصلاحات را به تصویر کشیده چون روباه مورد نظر شما در داخل باغ تغییر ماهیت داد و برای بیرون رفتن از باغ تبدیل به نوعی نگهبان خانواده روباه شد که جز پارس کردن در حفظ و نگهداری باغ کاری از او بر نمی‌آمد و با قدری استخوان سد جوع می‌کرد و هنگامی هم که به وجودش نیازی نبود، با یک اردنگی از در باغ به بیرون پرتابش کردند؛ بله این بود نتیجه عملی راهبرد پیشنهادی اخراج از حاکمیت. از حاکمیت اخراج کردند، اما نه روباه را بلکه تربیت و اصلاح نژاد شده آن را. اما چون جنابعالی به مفاد جلسه اصلاحات در برابر اصلاحات اشاره کرده‌اید، به نظرم بهتر بود پاسخ مزا هم در نقد سخنان خود نقل می‌کردید، چون مفاد این جلسه چاپ و منتشر شده است؛ من در همان جا گفتم که پذیرش اخراج از حاکمیت منوط به پذیرش ذهنی خروج هم هست و اخراج از حاکمیت به معنای مورد نظر شما امکان تحقق عملی ندارد، زیرا کسانی که با خروج کم دردمس موافق نیستند، چگونه آماده اخراج مشروعیت‌ستان و زندان و تصفیه و حصر و ... (همه به نقل از شما) خواهند بود؟ در عمل هم اخراج مذکور رخ نداد مگر پس از تغییر ماهیت روباه و این نتیجه راهبرد مذکور بود. البته نظریه "اخراج" هم در عرض "خروج" به معنای دقیق راهبرد اصلاحی نبود، بلکه نتیجه بن‌بست اصلاحات بود. امروز معلوم شده است که همه آن کارهایی که شما در مشروعیت‌ستانی مؤثر می‌دانستید، انجام شد و نه تنها اتفاقی نیفتاد، بلکه حتی جنابعالی هم برای حضور حداکثر سهمیه ۴ نفری از اصلاح‌طلبان در شورای شهر، زحمت رأی دادن در روز جمعه شوراها را متقبل شدید و کدام نخبه سیاسی است که در رأی‌گیری شرکت کند و نسبت به مشروعیت آن سؤال داشته باشد؟

گرچه تکلیف مفهوم یا مصداق "سیاست‌ورزی" را هم مشخص کرده‌اید اما در عمل مشاهده می‌کنیم که وضعیت گذشته کماکان نزد دوستان ادامه دارد و عملاً هم مورد تأیید و تکریم قرار می‌گیرد.

۱۲. پرسش‌های مطرح در بند آخر نقد من، کماکان بی‌پاسخ مانده و تحت عنوان تاکتیک به آینده احاله شده است. اما خواندن نامه شما موجب رفع ابهام نشده، حتی ابهامات را بیشتر هم کرد (به دلیل موارد پیش گفته)؛ ادامه بحث را وقتی مفید می‌دانم که از اساس و به طور روشن مفهوم حاکمیت دوگانه

و نیز چگونگی تحقق آن و از آن مهمتر، تثبیت و تداوم آن و بالأخره سرنوشت آن تبیین شود. همچنین به این پرسش مقدر پاسخ داده شود که در عالم ذهن و انتزاع در چه شرایطی این حاکمیت فرضی (بر فرض تحقق) از دوگانگی خارج می‌شود و ... اما اجمالاً می‌دانم که تا قبل از پاسخ به این پرسش‌ها، از حاکمیت دوگانه فرضی چیزی جز محکومیت دوگانه نصیب اصلاح‌طلبان نشده است. محکومیت از سوی قدرت و بدتر از آن محکومیت از سوی مردم. در فضایی که اعتماد و اعتقاد به اصلاح‌طلبان از میان رفته، بیش و پیش از هر چیز باید راهی برای بازسازی این دو عنصر مهم یافت که گمان نمی‌کنم با این دیدگاه غیرشفاف بتوان چنین راهی را طی نمود. این گفته جنابعالی که چون فعلاً چنین حاکمیتی وجود ندارد، پس بحث‌های تاکتیکی هم ضرورتی ندارند، قابل قبول نیست، چرا که به نظر ایشان اگر پس از دوم خرداد حاکمیت دوگانه می‌شد، می‌توانستیم برحسب این که چه کارهایی برای تثبیت و نهادینه شدن آن (بر فرض روشن بودن مفهوم آن) لازم بود و انجام نشده است، بحث کرد. در هر حال از این که مجدداً جناب حجاب‌حجاریان را زحمت داده و چنین پاسخی را ارائه کردم، پوزش می‌طلبم، اما می‌دانم که برحسب مطلع پاسخ‌شان، نقطه‌ای از این زحمت را کم کرده و به رحمت تبدیل می‌کنند.